



علل وقوع جنگ ایران و عراق*

نویسندگان: جک اس. لوی و مایک فروئلیچ

مترجم: یعقوب نعمتی وروجنی**

این مقاله با بررسی وضعیت موجود دو کشور ایران و عراق، به تحلیل و واکاوی علل وقوع جنگ بین این دو کشور پرداخته است. نویسنده در این راستا ابتدا به تاریخچه منازعات و درگیری های دو کشور اشاره کرده است. سپس به عواملی چون برتری طلبی صدام، تهدید انقلاب ایران برای عراق و کشورهای حاشیه خلیج فارس در بروز جنگ اشاره می کند

چکیده

مقدمه

است و در حالی که اخبار مربوط به آن به طور مستمر در رسانه های این کشور منعکس می شود، تلاشی برای تجزیه و تحلیل این جنگ و به ویژه علل وقوع آن انجام نشده است. بررسی علل آغاز این جنگ هم برای شناخت راه های حل و فصل آن و هم برای پیش بینی چگونگی بروز جنگ های مشابه احتمالی در آینده و راه های پیش گیری از آنها، بسیار مهم است. در این نوشتار می کوشیم از وقایع نگاری ساده ی رویدادهای جنگ ایران و عراق فراتر رویم و برخی

جنگ ایران و عراق یکی از شدیدترین منازعات پس از جنگ جهانی دوم به شمار می آید که تأثیرات عمده یی بر ثبات منطقه، منازعه ی اعراب - اسرائیل، شاهراه نفتی غرب و دیگر منافع ابرقدرت ها گذاشته است. این جنگ همچنین در عصر افول ابرقدرت ها، ظهور قدرت های منطقه یی و تحولات انقلابی به مثابه یک الگوی منازعه محسوب می شود و اهمیت نظری بسیاری داشته است. با وجود این، جای تعجب است که در ایالات متحده توجه چندانی به این جنگ نشده

* این مقاله ترجمه یی است از:

Causes of the Iran-Iraq War, By: Jack S. Levy and Mike Froelich, In James Brown and William P. Snyder, eds., The Regionalization of War. New Brunswick, NJ: Transaction Books, 1985. Pp. 127-143.

** کارشناس ارشد علوم سیاسی و پژوهش گر مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

در آبراه شطالعرب [اروندرو] بر اساس اصل تالوگ موافقت کرد، به این شرط که شاه از حمایت شورشیان کُرد عراقی که در بغداد آشوبی طولانی و پرهزینه به راه انداخته بودند، دست بردارد.

در آن زمان، حکومت پادشاهی محافظه‌کار عربی از نقش ژاندارمی توسعه‌طلبانه‌ی شاه در خلیج فارس خشمگین بودند، اما به دلیل دخالت نکردن شاه در امور داخلی‌شان، نه‌تنها در مقابل اقدامات ایران سکوت می‌کردند، بلکه همگی در برابر مخالفت‌های داخلی شدید، به ویژه مخالفت گروه‌های مذهبی با شاه، از او حمایت نیز می‌کردند، طوری که حکومت عراق در پاییز ۱۹۷۸ بنا به درخواست شاه، آیت‌الله خمینی را پس از ۱۳ سال تبعید از شهر مقدس نجف اخراج کرد.

پس از سقوط شاه، سران کشورهای عربی از انقلاب ایران احساس نگرانی می‌کردند، اما به دنبال نخست‌وزیری مهدی بازرگان که از شخصیت‌های میانه‌رو ایران بود، - و تأکید نظام جدید این کشور بر برادری اسلامی، دخالت نکردن در امور داخلی همسایگان، احترام متقابل به یک‌پارچگی ارضی کشورهای منطقه، به رسمیت نشناختن حکومت اشغال‌گر اسرائیل و تمایل نداشتن به ایفای نقش ژاندارمی منطقه‌ی خلیج فارس، تا حدودی از هراس اعراب کاسته شد. با این حال، ادعاهای ارضی برخی مقامات ایرانی در مورد بحرین و جزایر سه‌گانه‌ی اشغال شده در سال ۱۹۷۱ تا حدی به بدگمانی اعراب درباره‌ی مقاصد افراد بنیادگراتر نظام جدید ایران، دامن می‌زد. در بهار ۱۹۷۹ به دنبال تحرکات قومی در ایران و عراق و حمایت متقابل از تحرکات مخالفان یک‌دیگر، روابط دو کشور رو به وخامت نهاد. همچنین حمایت ایران از برخی گروه‌های شیعه‌ی عراقی که مخالف حکومت بعثی تحت سلطه‌ی [اقلیت] سنی بودند، این حکومت را بر آن

علل اساسی آن را بررسی کنیم تا از طریق تحلیل این علل و روابط متقابل آن‌ها به شناخت نظری بیش‌تری از این جنگ دست یابیم.

زمینه‌ی تاریخی

از دهه‌ی ۱۹۶۰ به بعد، ایران و عراق در برخی زمینه‌ها از جمله حمایت متقابل از حرکت‌های براندازانه‌ی مخالفان یک‌دیگر و کشمکش‌های منطقه‌یی مشکلاتی جدی با هم داشته‌اند. منازعه در مورد حق استفاده از آبراه حیاتی شطالعرب [اروندرو] یکی از این کشمکش‌ها بود که از دوره‌ی امپراتوری عثمانی همواره

منشأ اختلاف و مناقشه بین دو کشور بوده است. ایران در زمان شاه [سابق] به دلیل حمایت سیاسی و نظامی امریکا، قدرت برتر و بلامنازع منطقه‌ی خلیج فارس بود. شاه می‌کوشید نفوذ ایران را در

از دهه‌ی ۱۹۶۰ به بعد، ایران و عراق در برخی زمینه‌ها کشمکش‌های منطقه‌ای و مشکلاتی جدی با هم داشته‌اند. منازعه در مورد حق استفاده از آبراه حیاتی شطالعرب [اروندرو] یکی از این کشمکش‌ها بود که از دوره‌ی امپراتوری عثمانی همواره منشأ اختلاف و مناقشه بین دو کشور بوده است

سر تا سر منطقه گسترش دهد و به مناطق مورد ادعای برخی کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس حمله کند. بر این اساس، در سال ۱۹۶۹، معاهده‌ی سال ۱۹۳۷ را که در آن بر کنترل تقریباً کامل عراق بر شطالعرب [اروندرو] تصریح شده بود، باطل اعلام کرد و دو سال بعد نیز سه جزیره‌ی کوچک (ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک) در نزدیکی تنگه‌ی هرمز را به تصرف درآورد. بعدها عراق در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، با بازتعریف مرز آبی دو کشور

عزیز معاون نخست‌وزیر عراق در آوریل ۱۹۸۰ همراه شد. این ناآرامی‌ها بیش‌تر از جانب حزب‌الدعوهی عراق انجام می‌گرفت که یک گروه معارض شیعی مورد حمایت ایران بود. عراق نیز با تمرکز تبلیغاتی بر جوامع عرب ایرانی، در برابر تحرکات شیعیان واکنش نشان داد و با تبعید دسته‌جمعی، بازداشت و اعدام مستمر آن‌ها از جمله آیت‌الله محمدباقر صدر، حرکت‌شان را سرکوب کرد. ایران هم متقابلاً عراق را به اشغال سفارت‌خانه‌اش در لندن و سوءقصد به قطب‌زاده نخست‌وزیر وقت ایران* متهم کرد.

در تابستان ۱۹۸۰، با بروز درگیری‌های مرزی، دامنه‌ی تخاصم بین دو کشور گسترش یافت. پس

از حمله‌ی ایران به دو روستای عراقی در اوایل سپتامبر، بغداد خواستار این شد که ایران حقوق عراق و ادعاهای ارضی‌اش را به رسمیت بشناسد. عقب‌نشینی ایران از منطقه‌ی در استان کرمانشاه که بر سر آن با عراق اختلاف داشتند، مذاکره‌ی مجدد درباره‌ی مفاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و قطع حمایت

داشت تا حرکت‌های شیعی در شهرهای مقدس این کشور را سرکوب کند. صدام آشکارا انگشت اتهام خود را علیه بنیادگرایان ایرانی نشانه گرفت و دستور تخریب آخرین اقامتگاه [امام] خمینی و اخراج نمایندگان او از عراق و نیز دست‌گیری [آیت‌الله سید] محمدباقر صدر - برجسته‌ترین روحانی مخالف حکومت عراق را- صادر کرد.

با وجود اقدامات متقابل دولت موقت مهندس بازرگان و بغداد برای حل و فصل امور فیما بین در تابستان ۱۹۷۹، در پاییز همان سال ناآرامی شیعیان عراقی در سر تا سر بخش شمالی خلیج فارس موجب شد تا بغداد بار دیگر ادعاهای خود مبنی بر اقدام ایران به تحریک شیعیان عرب را تکرار کند. صدام با به‌کارگیری لحنی تهدیدآمیز علیه حکومت [امام] خمینی، خواستار خاتمه‌ی [به اصطلاح] سلطه‌ی ایران بر جزایر خلیج فارس و مدارا با اقلیت‌های قومی ایران شد، اما با حملات مکرر پاسداران انقلاب به کنسول‌گری‌ها و سفارت عراق، گفت و گوهای رسمی بین دو کشور به زودی خاتمه یافت. در ماه نوامبر، قدرت از دولت بازرگان به شورای انقلاب - که بیش‌تر شامل شخصیت‌های روحانی بودند - منتقل گردید و کنترل حزب جمهوری اسلامی بر ایران بیش‌تر شد. ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور جدید ایران و صادق قطب‌زاده وزیر خارجه‌ی او نیز به شدت به روحانیون مقتدر این حزب وابسته بودند. تهران با مخاطب قرار دادن شیعیان کشورهای عربی حوزه‌ی خلیج فارس، تبلیغات رادیویی خود را در این زمینه تشدید کرد و با تقبیح حکومت‌های "فاسد" و "صهیونیستی" کشورهای عربی خواستار سرنگونی آن‌ها و روی کار آمدن نظام‌هایی شبیه جمهوری اسلامی شد. این اقدام ایران، با تظاهرات مردمی جوامع شیعی و خشونت‌های سیاسی مکرر در عراق از جمله بمب‌گذاری و سوء قصد به جان مقامات عراقی و به ویژه تلاش برای ترور طارق

تلاش برای دستیابی به قدرت
و وجهه‌ی بیش‌تر، چشم امید
به حمایت قدرت‌های ثالث،
محاسبات غلط یک طرف، ظهور
یک ایدئولوژی انقلابی توسعه‌گرا
و تأثیر آن بر ثبات سیاسی داخلی
و خلأ قدرت ناشی از بی‌ثباتی
سیاسی داخلی طرف دیگر از جمله
علل اصلی بروز جنگ هستند

ایران از شورش‌ها و تحرکات مرزی معارضان عراقی از جمله‌ی این ادعاها بود. در ۱۷ سپتامبر، صدام اعلام کرد که ایران قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را نقض کرده است و عراق دیگر این معاهده را معتبر نمی‌داند، اما ایران بی‌درنگ این اقدام را محکوم کرد. با این حال، عراقی‌ها در ۲۲ سپتامبر با آغاز حملات هوایی به پایگاه‌های هوایی ایران، از جمله پایگاه هوایی تهران، تهاجم زمینی گسترده‌ی را به استان نفت‌خیز خوزستان آغاز کردند.

* صادق قطب‌زاده وزیر امور خارجه وقت ایران بود که نویسنده وی را به اشتباه نخست‌وزیر ایران معرفی کرده است. (مترجم)

چارچوب نظری

پس از تشریح اجمالی رویدادهای عمده‌یی که به جنگ انجامید، اکنون باید با استفاده از پیچیدگی این تسلسل تاریخی، برخی علل وقوع جنگ را برشماریم. تلاش برای دستیابی به قدرت و وجهه‌ی بیش‌تر، چشم‌امید به حمایت قدرت‌های ثالث، محاسبات غلط یک طرف، ظهور یک ایدئولوژی انقلابی توسعه‌گرا و تأثیر آن بر ثبات سیاسی داخلی و خلأ قدرت ناشی از بی‌ثباتی سیاسی داخلی طرف دیگر از جمله علل اصلی بروز جنگ هستند که بدان می‌پردازیم و ترس و نگرانی از احتمال بر هم خوردن توازن قوا در منطقه را به عنوان متغیر ثانویه‌ی این تحقیق بررسی می‌کنیم، متغیری که ارتباط نزدیکی با عوامل مذکور دارد و آن‌ها را هرچه بیش‌تر تقویت می‌کند. عوامل مورد نظر همگی از جمله علل مهم بروز جنگ در طول قرون متمادی بوده و در ادبیات نظری منازعه‌های بین‌المللی نیز به طور گسترده‌یی مورد توجه قرار گرفته‌اند. قبل از بررسی نقش این عوامل در ایجاد جنگ ایران و عراق، لازم است به برخی پیوندهای نظری که این عوامل به واسطه‌ی آن‌ها سبب جنگ می‌شوند نیز به اجمال اشاره کنیم.^(۲)

قدرت از زمان توسیدید همواره حلقه‌ی مرکزی نظریه‌های سیاست بین‌المللی واقع‌گرای غربی‌ها بوده است و در نظریه‌های توازن قوا و سایر نظریه‌های مرتبط نیز بر انگیزه‌های برتری‌طلبی منطقه‌یی یا قاره‌یی به عنوان یکی از علل اصلی جنگ تأکید شده است.^(۳) در این میان، کسب وجهه و اعتبار نیز نزد صاحبان قدرت پیوند نزدیکی با عامل قدرت و ارتباطی ناگسستنی با مشروعیت، عزم و اراده و احساس اقتدار داشته است.^(۴) حتی برخی معتقدند که «در امور روزمره‌ی روابط بین‌الملل، داشتن وجهه از داشتن قدرت مهم‌تر است.»^(۵) همچنین فرض بر این است دولت‌هایی که نوعی ناهمخوانی بین وجهه و قدرت نظامی واقعی‌شان وجود دارد، بیشتر به جنگ

عراق مدعی بود که با این حمله‌ی نظامی در صدد ایجاد موقعیت مناسب برای پایان دادن به مخاصمات ایران و واداشتن این کشور به رسمیت شناختن حقوق و حاکمیت ارضی عراق، حُسن هم‌جواری با کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس و عدم مداخله در امور داخلی آن‌ها و نیز پایان دادن به همه‌ی اقدامات [به اصطلاح] تجاوزکارانه‌ی ایرانی‌ها است.^(۱) عراق خواهان کنترل کامل بر شط‌العرب [اروندرو] بود، ولی در مورد جزایر خلیج فارس هیچ‌گونه ادعای ارضی نداشت. در

ماه اکتبر، با ادامه‌ی پیشروی نیروهای عراقی به داخل خاک ایران، صدام حسین ادعا کرد که از نظر نظامی به اهداف خود دست یافته و خواستار آتش‌بس و شروع مذاکرات است. اما ایرانی‌ها هرگونه مذاکره قبل از عقب‌نشینی کامل

نیروهای عراقی از خاک کشورشان را رد کردند. با تداوم جنگ در نیمه‌ی نخست سال ۱۹۸۱، دو طرف عملاً به نوعی بن‌بست در جنگ رسیدند، ولی ایران در پاییز همان سال با اجرای پاتک‌های گسترده، عراق را به عقب‌نشینی واداشت و در مارس ۱۹۸۲ به برتری آشکاری در جنگ دست یافت، به گونه‌یی که عراقی‌ها در ماه ژوئن به مرزهای خود عقب‌نشینی کردند. همچنین اما ایران در ماه جولای دامنه‌ی جنگ را به مرزهای جنوبی عراق کشاند.

یکی از اهداف مهم صدام کسب جایگاه برتر در خلیج فارس و جوامع عربی بود که سال‌های متمادی آن را دنبال می‌کرد

با به خطر انداختن حیات حکومت کشورهای مورد نظر و ایجاد صفبندی‌های سیاسی جدید و تأثیرات این صفبندی‌ها بر توازن قوای موجود، می‌تواند موجبات نگرانی و ترس این کشورها را فراهم کند.^(۹) در چارچوب منافع ملی مبتنی بر قدرت، وجهه و ثبات سیاسی داخلی و نیز منافع سیاسی فردی صاحبان قدرت، فرصت‌های خاصی پدید می‌آید که احتمال وقوع جنگ را افزایش می‌دهد. در این میان، افزایش ناگهانی شکاف قدرت میان دو کشور در ایجاد جنگ بین آن‌ها اهمیت ویژه‌ای دارد، این شکاف ممکن است از شکست نظامی

مبادرت می‌ورزند، زیرا می‌خواهند برتری اقتصادی و سیاسی جایگاه مفروض خود را متناسب با سطح قدرت نظامی‌شان ارتقا دهند.^(۱۰) این دولت‌ها به ویژه زمانی که فکر کنند از جانب دشمنان‌شان تحقیر شده‌اند، بیش‌تر دچار دغدغه‌ی ناشی از خلأ اعتبار و وجهه می‌شوند.^(۱۱) از آن‌جا که عامل غرور و وجهه‌ی ملی، تأثیر عمده‌ی بر سیاست داخلی حکومت‌ها و وجهه‌ی فردی صاحبان قدرت دارد، دولت‌مردان هر کشور معمولاً به دنبال کسب پیروزی‌های سیاسی و نظامی در عرصه‌های خارجی هستند تا از این طریق هم اهداف مورد نظر را محقق کنند و هم میزان حمایت سیاسی داخلی از اقدامات خود را افزایش دهند.^(۱۲)

کشورها از یک سو تحت تأثیر جاه‌طلبی‌های مبتنی بر قدرت و وجهه و از سوی دیگر برای برون‌رفت از نگرانی‌های ناشی از تهدیدات بیرونی، اقدام به جنگ‌افروزی می‌کنند. این تهدیدات ممکن است تهدیداتی نظامی باشد و یک‌پارچگی ارضی یا جایگاه قدرت یک کشور را با خطر مواجه کند، یا ماهیت سیاسی داشته باشد و ثبات داخلی آن کشور را تحت تأثیر قرار دهد. تهدید سیاسی به شکل‌های گوناگونی نمود پیدا می‌کند؛ به شکل یک ایدئولوژی سیاسی توسعه‌طلب که درصدد است ارزش‌های خود را بر جوامع دیگر تحمیل کند، در قالب حمایت یک طرف درگیر از اقلیت‌های قومی طرف دیگر، به شکل گروه‌های قومی یک طرف در مجاورت مرزهای سرزمینی طرف مقابل و سرانجام به شکل اقدامات مستقیم خارجی یک طرف برای بی‌ثبات کردن طرف دیگر. شکست نظامی یک کشور می‌تواند تغییر حکومت یا وقوع انقلاب در آن کشور را در پی داشته باشد، در حالی که بی‌ثباتی سیاسی داخلی یک کشور ممکن است توان نظامی دولت حاکم بر آن کشور را به شدت تضعیف کند و، توازن قوای منطقه‌ی یا قاره‌ی را تغییر دهد. اگر کشوری بخواهد ایدئولوژی انقلابی‌اش را به دیگر کشورها صادر کند،

**دوری عراق از اتحاد جماهیر شوروی،
فاصله گرفتن از دوستان تروریست
سابق و مشارکت در اعطای کمک‌های
خارجی به ویژه به اردن، بغداد را از
حالت انزوا میان اعراب میانه‌رو و بیرون
آورد. سیاست میانه‌روی صدام به
حوزه‌ی اقتصادی و به اموری نظیر میزان
تولید و بهای نفت نیز کشیده شد و عراق
خود را هر چه بیش‌تر با سیاست‌های
عربستان سعودی هماهنگ کرد**

یا ضعف داخلی ناشی از بی‌ثباتی سیاسی یا افول اقتصادی یک طرف حاصل شود.^(۱۳)

انتظار حمایت سیاسی، اقتصادی یا نظامی کشورهای دیگر از یک طرف یا دست‌کم بی‌طرفی آن‌ها نیز یکی دیگر از علل اساسی وقوع جنگ به شمار می‌آید. در صورت وجود منافع امنیتی مشترک یا

پیوندهای عقیدتی، دینی یا فرهنگی بین کشورها، این نوع رفتارها اهمیت خاصی می‌یابند.^(۱۴)

برداشت‌ها و محاسبات غلط نیز در وقوع جنگ اهمیت بسیاری دارند.^(۱۵) برخی صاحبان قدرت با برداشت نادرست از قابلیت‌های نظامی و عزم و اراده‌ی دشمن برای ادامه‌ی جنگ، دچار محاسبات غلط می‌شوند. برخی نیز ممکن است درباره‌ی تأثیر جنگ بر یک‌پارچگی جمعیتی دشمن یا روحیه و کارآمدی نیروهای نظامی خودی دچار اشتباه شوند. شاید بتوان گفت در اغلب جنگ‌ها اعتماد به نفس نظامی بیش از حد طرف آغاز کننده‌ی جنگ نقشی

از سوی دیگر، صدام جایگاه خود را در کشور تثبیت کرده بود، کنترل شدیدی بر ارتش داشت و سیاست‌های داخلی حکومت سوسیالیست بعثی نیز در جهت حفظ قدرت او اجرا می‌شد. با وجود افزایش عمده‌ی درآمدهای عراق، نرخ تورم روی ۱۲ درصد ثابت مانده بود. برخلاف دیگر کشورهای عربی صادر کننده‌ی نفت در منطقه، سیاست‌های توزیع در عراق مانع شکل‌گیری طبقه‌ی فرادست ثروتمند شده بود. توسعه‌ی اقتصادی نیز سبب تسریع اجرای طرح‌های ساخت و ساز، نوسازی کشاورزی و ایجاد صنایع پتروشیمی و فولاد گردیده بود. صدام همچنین در صدد بود با تأسیس یک نهاد پارلمانی یعنی مجلس ملی، بر نفوذ سیاسی خود بیفزاید. این ملاحظات روی هم رفته، او و حامیانش را به این نتیجه رساند که قدرت عراق به شدت افزایش یافته است. بر این اساس، کلودیا رایت در سال ۱۹۷۹ عراق را یک "قدرت جدید" در منطقه خواند و ویلیام کوآندت در اوایل سال ۱۹۸۰ چنین نتیجه گرفت که «عراق در دهه‌ی ۱۹۸۰ قطعاً قدرت برتر منطقه‌ی خلیج [فارس] خواهد بود.»^(۱۴)

صدام آشکارا سیاست‌های ارتقای جایگاه عراق در خاور میانه و تقویت قدرت نظامی این کشور، از جمله تدوین یک برنامه‌ی هسته‌یی را دنبال می‌کرد تا عراق را به تنها دولت عربی دارای توان هسته‌یی برای مقابله با حکومت اشغال‌گر قدس تبدیل کند. او با برگزاری دو کنفرانس پان‌عربیستی، اعراب را علیه پیمان کمپ دیوید بسیج کرد. نشست بغداد در نوامبر ۱۹۷۸ مانع خروج کشورهای میانه‌رو عرب از صف مقاومت متحد عربی شد و همین امر وجهه‌ی سیاسی عراق را تقویت کرد. صدام با حمایت از سازمان آزادی‌بخش فلسطین و جبهه‌ی آزادی‌بخش عرب و نیز با حمله به کیبوتز میسگاوام در شمال فلسطین اشغالی در آوریل ۱۹۸۰ کوشید در منازعه‌ی اعراب و اسرائیل نقش مهمی ایفا کند. مهم‌تر از آن،

اساسی در وقوع جنگ داشته و آغازگر جنگ صرف نظر از موارد استثنا، در نهایت بازنده‌ی آن بوده است. با ذکر این چارچوب نظری و پیشینه‌ی تاریخی، کوشیده‌ایم زمینه را برای تحلیل علل بروز جنگ ایران و عراق و بررسی زوایای گوناگون آن فراهم کنیم.

علل وقوع جنگ ایران و عراق بر تری طلبی صدام

یکی از اهداف مهم صدام کسب جایگاه برتر در خلیج فارس و جوامع عربی بود که سال‌های متمادی آن را دنبال می‌کرد.^(۱۵) عراق از ابعاد گوناگون جمعیتی، اقتصادی و نظامی توان بالقوه‌ی لازم را برای تبدیل شدن به قدرت برتر در منطقه و جانشینی مصر - که یک کشور عربی پیشرو به شمار می‌رفت - برخوردار بود. جمعیت حدود ۱۴ میلیونی عراق در آن زمان به جز مصر از همه‌ی کشورهای عربی صادر کننده‌ی نفت بیش‌تر بود و بیش‌تر جمعیت آن را افراد باسواد و طبقه‌ی متوسط تحصیل کرده و فن‌سالار تشکیل می‌داد. عراق قبل از آغاز جنگ با صادرات ۳/۵ میلیون بشکه نفت در روز، دومین تولید کننده‌ی مهم اوپک بود و سالانه ۲۳ میلیارد دلار از این طریق کسب می‌کرد. همچنین، با وجود محدودیت اکتشافات نفتی در عراق، این کشور از نظر ذخایر نفتی پس از عربستان سعودی، دومین جایگاه را در منطقه داشت نیروی نظامی عراق نیز از همه‌ی کشورهای عربی منطقه بیش‌تر بود و کمابیش با ایران برابری می‌کرد.

نفوذ در ایران، بخشی از دغدغه‌ی صدام برای کسب وجهه در میان اعراب و مهم‌ترین عامل در تبدیل عراق به قدرت نظامی برتر خلیج فارس به شمار می‌آمد. در واقع، جنگ لفظی بغداد در خصوص مسائل ارضی مندرج در قرارداد الجزایر، ابتدا شماری از ناظران را بر آن داشت که اصلاح مفاد ارضی این قرارداد را انگیزه‌ی اصلی عراق برای آغاز جنگ بدانند

اعراب از حکومت اشغال‌گر قدس، هرچه بیش‌تر به این احساس حقارت دامن می‌زد. تجلیل اعراب از موفقیت‌های اولیه‌ی عراق در جنگ با ایران که بزرگ‌ترین پیروزی نظامی بر ایرانی‌ها پس از نبرد قادسیه در سال ۶۳۷ میلادی به شمار می‌رفت نیز نشان‌دهنده‌ی اهمیت غرور عربی به مثابه یکی از نیروهای محرک این منازعه بود.

پیروزی عراق می‌توانست از بازگشت هژمونی ایران به منطقه جلوگیری و عراق را به جایگاه برتر در منطقه و جهان عرب برساند، اما این موضوع به تنهایی توجیه‌کننده‌ی تصمیم صدام برای آغاز

جنگ نبود. موضع اولیه‌ی بغداد در برابر دولت بازرگان ظاهراً دوستانه بود. در واقع پس از این‌که سیاست کلی حکومت [امام] خمینی بر صدور بنیادگرایی اسلامی به دیگر کشورهای منطقه و به ویژه حمایت از تحرکات شیعیان عراقی تمرکز یافت، درخواست

عراق برای حل و فصل اختلافات مرزی نیز آغاز شد. حکومت بغداد اعلام کرد که دلیل اصلی الغای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، بیش‌تر مداخله‌ی تهران در امور داخلی عراق است نه مسائل ارضی مورد مناقشه. اما صدام با وجود تأکید بر مسئله‌ی عدم مداخله‌ی ایران در امور داخلی کشورش، ادعا می‌کرد که مطالبات ارضی عراق زمینه‌ی پایان مخاصمات را فراهم می‌کند و این در حالی بود که نیروهایش در عمق خاک ایران در استان خوزستان مستقر شده بودند. به این ترتیب، مناقشات ارضی، از جمله موضوع کنترل بر شط‌العرب

صدام موضع افراطی حکومت سوسیالیستی بعث در جهان عرب را تعدیل و جنگ لفظی انقلابی خود علیه سلاطین عرب را متوقف کرد. البته صدام که با اتخاذ این موضع جدید به دنبال دست‌یابی به جایگاه رهبری اعراب نیز بود، در فوریه‌ی ۱۹۸۰ منشور ملی عربی را اعلام کرد. این منشور از همه‌ی اعراب می‌خواست برای حل و فصل منازعات خود از اعمال زور اجتناب کنند و همین امر خود به خود تغییر عمده‌ی لحن شدید‌پیشین بغداد را در پی داشت. دوری عراق از اتحاد جماهیر شوروی، فاصله گرفتن از دوستان تروریست سابق و مشارکت در اعطای کمک‌های خارجی به ویژه به اردن، بغداد را از حالت انزوا میان اعراب میانه‌رو بیرون آورد. سیاست میانه‌روی صدام به حوزه‌ی اقتصادی و به اموری نظیر میزان تولید و بهای نفت نیز کشیده شد و عراق خود را هرچه بیش‌تر با سیاست‌های عربستان سعودی هماهنگ کرد. صدام همچنین کوشید به مثابه یک پل ایدئولوژیک میان اعراب میانه‌رو و تندرو قرار گیرد و نقش رهبری آن‌ها را در بین کشورهای غیر متعهد ایفا کند ولی در این امر موفق نشد.

نفوذ در ایران، بخشی از دغدغه‌ی صدام برای کسب وجهه در میان اعراب و مهم‌ترین عامل در تبدیل عراق به قدرت نظامی برتر خلیج فارس به شمار می‌آمد. در واقع، جنگ لفظی بغداد در خصوص مسائل ارضی مندرج در قرارداد الجزایر، ابتدا شماری از ناظران را بر آن داشت که اصلاح مفاد ارضی این قرارداد را انگیزه‌ی اصلی عراق برای آغاز جنگ بدانند. الزام عراق به چشم‌پوشی از کنترل کامل بر آب‌راه شط‌العرب [اروندرو] در قرارداد الجزایر، تحقیر بزرگی برای حکومت بغداد و دیگر کشورهای عربی محسوب می‌شد.^(۱۵) و نماد تسلیم اعراب در برابر یک همسایه‌ی قوی‌تر یعنی ایران بود. علاوه بر این، شکست‌های پیاپی

الزام عراق به چشم‌پوشی از کنترل کامل بر آب‌راه شط‌العرب [اروندرو] در قرارداد الجزایر، تحقیر بزرگی برای حکومت بغداد و دیگر کشورهای عربی محسوب می‌شد و نماد تسلیم اعراب در برابر یک همسایه‌ی قوی‌تر یعنی ایران بود. علاوه بر این، شکست‌های پیاپی اعراب از حکومت اشغال‌گر قدس، هرچه بیش‌تر به این احساس حقارت دامن می‌زد

که بیش‌تر سنی بودند - اظهار نارضایتی می‌کردند و همانند مخالفان شاه ایران گروه‌های ایدئولوژیک و فرقه‌یی - تشکیل داده بودند.^(۱۷) ده‌ها هزار نفر از شیعیان عراق در دهه‌ی ۱۹۷۰ از این کشور تبعید شده بودند. نظر بغداد در مورد ماهیت انقلاب ایران و مفهوم آن برای شیعیان عراق، بر همگان روشن بود، چنان‌که ای. اچ. اچ. عبیدی در این مورد می‌گوید: «حکومت عراق به رغم ژست سکولارش، جنبش ملی ضد شاهنشاهی ایران را به مثابه یک خیزش شیعی می‌دانست که می‌تواند تأثیر عظیمی بر عراق داشته باشد».^(۱۸) در واقع، پیروزی انقلاب ایران به نوعی یک عامل شتاب دهنده به جنبش‌های معارض و فعالان حامی [امام] خمینی نه‌تنها در عراق بلکه در کویت، بحرین و عربستان سعودی قلمداد می‌شد. پس از شکل‌گیری حکومت [امام] خمینی، هم‌دلی داخلی در ایران ابتدا مانع انتقاد علنی سران کشورهای مذکور از انقلاب ایران می‌شد، گرچه آن‌ها در خفا هراس خود را ابراز می‌کردند.^(۱۹) پس از شروع جنگ هم ترس از گسترش آن و به ویژه هراس حکومت‌های عرب میانه‌رو از حملات ایران به تأسیسات نفتی آن‌ها در خلیج فارس، مانع ابراز حمایت آشکار این کشورها از عراق می‌شد. اما ملک حسین شاه اردن که از جانب نیروی هوایی ایران احساس تهدید چندانی نمی‌کرد، با آزادی عمل بیش‌تری وارد میدان شد و اعلام کرد که این جنگ را منازعه‌یی بین حکومت تهران و همه‌ی کشورهای عرب خلیج فارس می‌داند که عراقی‌ها در خط مقدم آن قرار دارند.^(۲۰)

ماهیت [به اصطلاح] توسعه‌طلبانه‌ی حکومت ایران انقلابی، هراس اعراب را بیش‌تر کرد. طولی نکشید که از موضوع صدور انقلاب و تأسیس جمهوری‌های اسلامی جدید، به ویژه در عراق با عنوان طرح‌های ایجاد آشوب تعبیر شد. پخش برنامه‌های رادیویی از اهواز و تهران از پاییز ۱۹۷۹

[اروندرو] بیش‌تر بهانه‌ی جنگ بود تا دلیل آغاز آن. بنابراین، برای درک کامل انگیزه‌های صدام از آغاز جنگ باید وجود یک تهدید فرضی برای ثبات سیاسی داخلی عراق و حکومت‌های میانه‌رو منطقه از جانب ایران انقلابی را نیز مدنظر قرار دهیم.

تهدید انقلابی برای عراق و خلیج فارس

انقلاب ایران برای سران عرب کشورهای خلیج فارس یک زنگ خطر بود، زیرا ماهیت مردمی و شیعی این انقلاب، حکومت‌های سنی حاکم بر این کشورها را تهدید می‌کرد. از نظر سران عرب، به ویژه سلاطین محافظه‌کاری که حکومت‌های خودکامه‌شان از بسیاری جهات شبیه حکومت شاه بود، انقلاب ایران به آسیب‌پذیری بالقوه‌ی حاکمیت آنان در برابر بنیادگرایی اسلامی و نارضایتی اجتماعی دامن می‌زد. اسلام بنیادگرا در پیوند با تشیع مبارز، برای رهبران و سلاطین اهل تسنن و همچنین حکومت سکولار

صدام با وجود تأکید بر مسئله‌ی عدم مداخله‌ی ایران در امور داخلی کشورش، ادعا می‌کرد که مطالبات ارضی عراق زمینه‌ی پایان مخاصمات را فراهم می‌کند و این در حالی بود که نیروهایش در عمق خاک ایران در استان خوزستان مستقر شده بودند

بعث در بغداد یک تهدید محسوب می‌شد. وفاداری شیعیان به نظام حاکم در کشورهای عرب حوزه‌ی خلیج فارس به خودی خود یک نگرانی به شمار می‌آمد. با توجه به حضور اکثریت شیعه در عراق و بحرین و اقلیت آن‌ها در قطر، ابوظبی، عمان و عربستان سعودی (در استان شرقی)^(۲۱) عراق بیش‌ترین هراس را از انقلاب ایران داشت. شیعیان عراق مدت‌ها بود که از جایگاه فرودست سیاسی و اقتصادی خود در هیئت حاکمه‌ی عراق

«گرچه این گروه‌ها در حال حاضر تهدیدی برای صدام نیستند، ولی تشنج فزاینده در میان شیعیان به دنبال انقلاب [امام] خمینی، مشکل تهدید کننده‌ی درازمدتی را ایجاد خواهد کرد»^(۳۱)

افزایش ناآرامی‌ها و تحرکات در عراق که شبیه حرکت‌های عمومی مردم ایران علیه حکومت شاه بود، نظر عراقی‌ها در مورد خطرهای ناشی از انقلاب ایران را بیش‌تر تأیید می‌کرد. سخنان آیت‌الله روحانی در مورد الحاق بحرین و صدور انقلاب به سر تا سر کشورهای خلیج فارس، وزیر دفاع عراق را بر آن داشت که بلافاصله به این کشورها سفر کند و در مورد حمایت عراق به آنان اطمینان دهد. در ماه اکتبر

و پس از تظاهرات شیعیان در عربستان سعودی، کویت و بحرین، صدام برای اولین بار در هشدار جدی خطاب به تهران گفت: «عراق از همه‌ی توان خود علیه کسانی که بخواهند حاکمیت کویت یا بحرین را نقض کرده و یا به مردم یا سرزمین این کشورها ضربه بزنند،

استفاده خواهد کرد. این مسئله کل خلیج [فارس] را در بر می‌گیرد»^(۳۲) پس از حمله به کنسول‌گری‌ها و سفارت‌خانه‌ی عراق، صدام روابط دیپلماتیک خود را با تهران قطع و صدور انقلاب را دلیل این امر معرفی کرد و سرانجام پس از درگیری‌های متعدد مرزی، خوزستان را هدف تهاجم قرار داد.

بنابراین، عراق از حمله‌ی نظامی خود به ایران دو هدف عمده داشت: اول، کنترل کامل بر شط‌العرب [اروندرو] و دستیابی به موقعیت برتر در خلیج

آغاز شد و از بهار ۱۹۸۰ حکومت ایران آشکارا به صدور انقلاب پرداخت. همچنین اقدامات تروریستی از جمله سوء قصد به طارق عزیز معاون نخست‌وزیر عراق، حمله به مراکز پلیس، دفاتر احزاب و یگان‌های ارتش [عراق] بیش‌تر از جانب حزب‌الدعوه انجام می‌شد که مورد حمایت ایران بود. حمادی وزیر خارجه‌ی وقت عراق در تلاش برای توجیه حمله‌ی عراق، در شورای امنیت سازمان ملل در ۵ اکتبر ۱۹۸۰، با تأکید بر نقش جمهوری اسلامی در دامن زدن به آشوب‌های شیعی و اشاره به نگرانی فراوان بغداد از این اقدامات اظهار کرد:

بازرگان از نخست‌وزیری استعفا داد و یزدی نیز همراه وی از وزارت خارجه رفت و این امر میدان را برای [امام] خمینی و هوادارانش خالی کرد. در آن زمان، [امام] خمینی با تصمیم به صدور انقلاب به عراق و منطقه‌ی خلیج عربی [فارس] از اهداف واقعی انقلاب اسلامی پرده برداشت. این تصمیم با اقدامات براندازی، خراب‌کاری و تروریسم توسط به اصطلاح جندالامام (سربازان امام) و مبارزان حزب الدعوه حتی به مرحله‌ی ساقط کردن حکومت ما نیز کشیده شد. ما در سر تا سر کشور خود به ویژه در مناطق مرکزی و جنوبی شاهد افزایش اقدامات خراب‌کارانه و تروریستی بودیم.

با توجه به سخنان دکتر حمادی انگیزه‌ی اولیه‌ی بغداد برای شروع جنگ، قطع حمایت‌های ایران از شیعیان ناراضی عراقی بود. اگرچه هیچ تحرک شیعی یا بنیادگرایانه‌ی نمی‌توانست به سرعت سبب سقوط حکومت بعثی شود، نگرانی عراق در این باره، در بلندمدت درست بود، به ویژه پس از ناکامی اقدامات آشتی‌جویانه در تابستان ۱۹۷۹ و سلطه‌ی حزب جمهوری اسلامی بر ایران که، هیچ دلیلی مبنی بر کاهش تهدید براندازی از جانب این کشور وجود نداشت. عدید دویشه در این مورد می‌گوید:

انقلاب ایران برای سران عرب کشورهای خلیج فارس یک زنگ خطر بود، زیرا ماهیت مردمی و شیعی این انقلاب، حکومت‌های سنی حاکم بر این کشورها را تهدید می‌کرد

و پیش‌برد اهدافش مبنی بر دستیابی به رهبری منطقه، به حمایت دیپلماتیک و اقتصادی اعراب نیاز داشت. بنابراین، صدام از همان ابتدا به دفاع از مواضع اعراب پرداخت و همراه با سعودی‌ها در جهت مقابله با تهدیدهای بنیادگرایانه‌ی حکومت انقلابی تهران، نقش برجسته‌یی در سازمان‌دهی حکام کشورهای خلیج فارس و فراهم کردن مقدمات امنیت جمعی برای آن‌ها ایفا کرد. در حالی که نظام‌های پادشاهی کشورهای عرب خلیج فارس در تابستان ۱۹۷۹ مشغول تدوین توافقات امنیتی متقابلی بودند، تشریک مساعی عراق با عربستان سعودی، راه را برای ایجاد روابط امنیتی عراق با دیگر کشورهای خلیج فارس هموار کرد. عراق و عربستان به سرعت منازعه‌ی مرزی خود را که مانع روابط نزدیک‌تر آن‌ها می‌شد، حل و فصل کردند و به دنبال آن، عراقی‌ها موافقت‌نامه‌یی برای پیگرد تروریست‌ها در خلیج فارس تهیه کردند و مقامات ارتش این کشور در تابستان و پاییز ۱۹۷۹ برای تدوین توافقات امنیتی تفصیلی دو جانبه وارد عربستان شدند.^(۲۴)

عراق در بهار ۱۹۸۰ به دنبال وخیم‌تر شدن روابطش با ایران، روابط امنیتی خود را با دیگر کشورهای عربی مستحکم‌تر کرد. در ماه می، شاهزاده الصباح از کویت و حسین شاه اردن به بغداد سفر کردند و به دنبال آنان، امیر رأس‌الخیمه و فرستاده‌ی ویژه‌ی امارات متحده‌ی عربی وارد عراق شدند. فرستاده‌های ویژه‌ی بغداد نیز توافقات امنیتی عراق با کشورهای عربی منطقه را تثبیت کردند. در ماه اوت صدام در سمت رئیس‌جمهور عراق برای اولین بار به عربستان رفت و در بیانیه‌ی رسمی این سفر بر "وضعیت حاکم بر جهان اسلام" تأکید کرد. آشکارا ایران را یک خطر معرفی می‌کرد.

در ادامه، اقدامات سیاسی گسترش یافت. با وجود سکوت ظاهری برخی کشورهای عربی خلیج فارس، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد این کشورها پیشاپیش از طرح‌های نظامی عراق باخبر شده و

فارس و جوامع عربی. دوم، پایان دادن به اقدامات تحریک آمیز ایران درباره‌ی جنبش‌های شیعی در عراق و دیگر کشورهای عربی منطقه. این دو هدف در یک جهت بودند. در صورتی که ایران به تهدید حکومت حزب بعث در عراق و ثبات داخلی آن ادامه می‌داد، حکومت عراق نمی‌توانست بر قدرت و وجهه‌ی خود بیفزاید. در عین حال، موفقیت عراق در جلوگیری از صدور انقلاب ایران و شاید حتی سرنگون کردن حکومت [امام] خمینی، بی‌تردید عراق را به جایگاه برتر جهان عرب و شاید هم به قدرت مسلط خلیج فارس تبدیل می‌کرد.

با وجود سختیت کامل هر دو هدف، این تحلیل ما را به این نتیجه رهنمون می‌کند که پایان دادن به آشوب شیعیان و تثبیت حکومت بعث، اولویت اصلی بغداد بود، چنان‌که عدید دویشه معتقد است که «خشم سردمداران عراق از اقدامات مستمر ایران برای برانگیختن شیعیان عراق علیه حکومت بعثی، علت اولیه‌ی جنگ بود.»^(۲۳)

با توجه به حضور اکثریت شیعه در عراق و بحرین و اقلیت آن‌ها در قطر، ابوظبی، عمان و عربستان سعودی (در استان شرقی) عراق بیش‌ترین هراس را از انقلاب ایران داشت

اوضاع سیاسی، دیپلماتیک و نظامی منطقه‌ی خلیج فارس، به گونه‌یی بود که راه را برای رسیدن صدام به اهدافش تسهیل می‌کرد. دیگر کشورهای عربی منطقه نیز از انقلاب ایران می‌ترسیدند و لسی ابزارهای لازم برای مقابله با آن را نداشتند. اما عراق این توانایی را داشت و با تعدیل افراطی‌گری خود، از انزوای سیاسی خارج شده بود. اعراب نیز برای مهار انقلاب اسلامی و گسترش میانه‌روی در منطقه به عراق نیاز داشتند. عراق نیز متقابلاً برای اجرای اقدامات خود علیه ایران

خوزستان نمی‌تواند در برابر یک اقدام نظامی مقاومت کند. ایران که پس از پیروزی انقلاب با کاهش عمده‌ی درآمدهای نفتی‌اش مواجه و وادار شده بود بیش از نیمی از بودجه‌ی ملی ۴۰ میلیارد دلاری خود را از طریق کسری بودجه تأمین کند، در سپتامبر ۱۹۸۰ تنها ۱۲ میلیارد دلار ذخیره‌ی ارزی داشت، در حالی که عراق در آغاز جنگ به ذخایر مالی ۳۵ میلیارد دلاری خود می‌نازید؛ ذخایری که برای تأمین مالی چندین ساله‌ی برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی این کشور حتی در صورت نداشتن درآمدهای نفتی هم کافی بود. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، صدام به کمک‌های مالی و لجستیکی همسایه‌های محافظه‌کارش در قالب

آن‌ها را تأیید کرده بودند. کلودیا رایت در این مورد می‌گوید: «دیپلماسی عراق در سال ۱۹۸۰ نوعی توافق عربی را ایجاد کرد که حمایت عربستان سعودی، اردن و کشورهای کوچک‌تر عربی منطقه از اقدام نظامی عراق علیه ایران را به دنبال داشت.»^(۲۵) پس از شروع جنگ، سایر کشورهای عربی نیز آمادگی خود را برای ارائه‌ی کمک‌های سیاسی، اقتصادی و لجستیک به عراق اعلام کردند.

وعده‌های این کشورها یا دست‌کم انتظارات صدام از حمایت سیاسی و اقتصادی ائتلاف عربی، نقش مهمی در تصمیم عراق برای آغاز جنگ داشت. اگر این حمایت‌ها نبود، دورنمای پیروزی عراق و اعمال فشار بر ایران، تا حد بسیاری کم‌رنگ و آرزوی برتری صدام در جهان عرب نیز صرفاً به یک توهم تبدیل می‌شد و دقیقاً به همین دلیل بود که صدام برای تشکیل یک ائتلاف سیاسی بسیار کوشید. بنابراین، چشم‌امید عراق به حمایت کشورهای ثالث شاید یکی از دلایل مهم آغاز جنگ بود.

ضعف و فرصت

دو عامل دیگر وجود داشت که دست به دست هم داده بود و زمینه‌ی بروز جنگ را بیش‌تر فراهم می‌کرد و هزینه‌های احتمالی شکست عراق در توسل به زور را افزایش می‌داد. اولین عامل، تصور ضعف نظامی ایران و خلأ قدرت ناشی از این ضعف در منطقه‌ی خلیج فارس بود. ارتش ایران که در حکومت انقلابی این کشور ماهیتی سیاسی یافته بود، تحت تأثیر پاک‌سازی‌ها، سازمان‌دهی مجدد، ترک خدمت تعدادی از پرسنل و قطع کمک‌های تسلیحاتی امریکا، تا حد بسیاری ضعیف شده بود. در مقابل، مخارج ارتش عراق در سال ۱۹۷۹ به ۲ میلیارد دلار (معادل ۱۳ درصد از تولید ناخالص ملی آن کشور) افزایش یافته بود و حاکمان عراق از یک سو، می‌پنداشتند قوی‌ترین نیروی نظامی منطقه را در اختیار دارند و از سوی دیگر، فکر می‌کردند ایران بدون درآمدهای نفتی

پیروزی انقلاب ایران به نوعی یک عامل شتاب دهنده به جنبش‌های معارض و فعالان حامی [امام] خمینی نه‌تنها در عراق بلکه در کویت، بحرین و عربستان سعودی قلمداد می‌شد

۲۰ تا ۳۰ میلیارد کمک بلاعوض و وام بدون بهره، و به دنبال آن به قابلیت‌های نظامی و مالی خود برای دستیابی به اهدافش اطمینان خاطر داشت. طرح عراق عبارت بود از اشغال تأسیسات نفتی خوزستان، محروم کردن حکومت تهران از منابع حیاتی‌اش و

واداشتن این حکومت به مذاکره یا در صورت امکان سرنگون کردن آن. کلودیا رایت در مورد اهداف بغداد نوشته است:

عراق هم‌زمان با پیشنهاد مذاکره، اقدامات نظامی خود را محدود کرد و هرگز یک تهاجم همه‌جانبه به ایران را مدنظر نداشت. طرح اشغال خوزستان که کشورهای عربی نیز با آن موافق بودند، به عنوان آخرین مرحله‌ی تصاعد جنگ مطرح شده بود. مقامات ارشد نظامی عراق در مصاحبه‌های‌شان با اشاره به نظرات کلاوزویتس اظهار می‌کردند که [...]

بی‌ثباتی بیش‌تر منطقه در طول سال‌های بعدی را به دنبال داشت.

برداشت‌های نادرست

عراق از قدرت نظامی ایران و توان بالقوه‌ی نظامی خود در مقایسه با آن، تصمیم حکومت [امام] خمینی برای ادامه‌ی جنگ با وجود شکست‌های اولیه و تأثیر جنگ بر جامعه و سیاست ایران، برداشت نادرستی داشت. این برداشت نادرست نقش بسیار مهمی در تصمیم‌گیری صدام داشت و اگر برآوردها دقیق و درست انجام می‌شد، احتمال بسیار اندکی وجود داشت که صدام جنگ را آغاز کند.

عراق از همان اعتماد به نفس نظامی بیش از حدی رنج می‌برد که بسیاری از کشورهای در آستانه‌ی جنگ در طول تاریخ به آن دچار بودند. عراقی‌ها قابلیت نیروی هوایی ایران و توان آن برای حمله به اهداف مهم عراق را بسیار محدود می‌دانستند. علاوه بر این، صدام ارتش ایران، روحیه، تجهیزات و ذخایر آن برای یک جنگ طولانی مدت را نیز دست کم گرفته بود. (۲۷) محاسبات اشتباه سیاسی عراق نیز بسیار مهم بود. عراقی‌ها پیش‌بینی می‌کردند با آغاز جنگ، جامعه‌ی متفرق ایران از هم بگسلد، روحیه‌ی ارتش آن تضعیف شود و احتمالاً حکومت [امام] خمینی نیز سرنگون گردد، اما جنگ عملاً تأثیر معکوسی بر جای گذاشت و ضمن یک‌پارچه کردن جامعه‌ی ایران، روحیه‌ی انقلابی مردمی را که [امام] خمینی را به قدرت رسانده بودند، دوباره تقویت کرد. عراق نیز همانند دیگر مهاجمان خارجی در طول تاریخ، با ارتش بیداری رو به رو شد که برای دفاع از سرزمین و انقلاب خود تا سرحد جان‌آماده‌ی نبرد بود. علاوه بر این، اعراب خوزستان نیز برخلاف انتظار عراقی‌ها هیچ استقبالی از آن‌ها نکردند و دست‌یاری به آن‌ها ندادند. همچنین فشارهای سیاسی که عراق پیش‌بینی می‌کرد ایرانی‌ها را به تسلیم و امتیازدهی وادارد، اراده و عزم ملی آنان

این جنگ، ادامه‌ی سیاست مذاکرات مرزی با استفاده از ابزار اشغال نظامی می‌باشد. (۲۶)

ضعف نظامی ایران و در پی آن خلأ قدرت در خلیج فارس، این فرصت را در اختیار عراق می‌گذاشت تا با حل و فصل کشمکش‌های ارضی و توقف تحرکات شیعیان، جایگاه برتر را در منطقه به دست آورد. وسوسه‌ی جنگ نیز هر لحظه بیش‌تر می‌شد، زیرا صدام مطمئن نبود که این فرصت همیشه برایش فراهم باشد. با به قدرت رسیدن روحانیون در حزب جمهوری اسلامی و تحکیم قدرت آن‌ها در تهران، صدام و دیگر سران عرب خلیج فارس چندان امیدوار نبودند که با روی کار آمدن افراد میانه‌روتر

در ایران، تحریک شیعیان خاتمه یابد. در جولای ۱۹۸۰ به دنبال ناکامی یک کودتای نظامی در ایران، مشکل جدی چندماهه‌ی حکومت انقلابی این کشور پایان یافت. این امر عراق و دیگر سران عربی خلیج فارس را مجاب کرد

موفقیت عراق در جلوگیری از صدور انقلاب ایران و شاید حتی سرنگون کردن حکومت [امام] خمینی، بی‌تردید عراق را به جایگاه برتر جهان عرب و شاید هم به قدرت مسلط خلیج فارس تبدیل می‌کرد

که مخالفان داخلی بدون مداخله‌ی خارجی، توان سرنگونی حکومت [امام] خمینی را ندارند. از طرفی، روند فرسایش بنیان‌های ملی و نظامی ایران که از کشمکش‌های داخلی این کشور ناشی می‌شد نیز در حال فروکش بود. بنابراین، هر نوع تأخیر در اقدام نظامی علیه ایران تنها می‌توانست هزینه و خطر آن را افزایش دهد. اما از بدشانسی صدام و حکومت عراق همه‌ی این محاسبات به ظاهر منطقی تحت تأثیر برخی برداشت‌های نادرست، نتیجه معکوس داد و به آغاز یک جنگ ویران‌گر انجامید که فقط

اقتصادی ایران بود، توجه صدام را به شدت برای جنگ با ایران به خود جلب کرد.

جنگ ایران و عراق همچنین می‌توانست زمینه‌ی تأمین برخی منافع ملی و فردی دیگر را نیز فراهم کند که کسب وجهه از مهم‌ترین آن‌ها محسوب می‌شد. [از نظر عراق] این جنگ می‌توانست مفاد قرارداد تحقیرآمیز الجزایر را تغییر دهد و از این رهگذر جایگاه تاریخی عراق به منزله‌ی قدرت برتر خلیج فارس اصلاح شود. افزون بر این، عراق [به زعم خود] با شکست دشمن سنتی‌اش یعنی ایران و با از بین بردن یک منبع تهدید مهم و انقلابی برای همه حکومت‌های عربی، می‌توانست منافع پان‌عربیستی خود را تأمین کند.

بنابراین، صدام امیدوار بود که عراق به موقعیت برتری در جهان عرب دست یابد و بر وجهه‌ی فردی و قدرتش در عراق و کشورهای غیرمتعهد و در میان اعراب به شدت افزوده شود. این اهداف در یک جهت بودند. در حالی که حکومت

اوضاع سیاسی، دیپلماتیک و نظامی منطقه‌ی خلیج فارس، به گونه‌یی بود که راه را برای رسیدن صدام به اهدافش تسهیل می‌کرد. دیگر کشورهای عربی منطقه نیز از انقلاب ایران می‌ترسیدند ولی ابزارهای لازم برای مقابله با آن را نداشتند

بغداد و دیگر حکومت‌های عربی از درون تضعیف می‌شدند، عراق به منزله‌ی یک قدرت نظامی در خلیج فارس نمی‌توانست به جایگاه برتر دست یابد یا به منزله‌ی یک قدرت عربی برجسته مطرح شود. سازگاری حکام عربی با حکومت انقلابی ایران یا سرنگونی و جایگزین شدن حکومت‌های بنیادگرا به جای آنان، می‌توانست آرایش سیاسی و توازن قوای منطقه‌یی را به شدت تغییر دهد. این امر به نوبه‌ی خود می‌توانست یک تهدید نظامی - سیاسی نیز برای حکومت بغداد در پی داشته باشد. از سوی

را نه تنها برای بیرون راندن مهاجمان، بلکه تا حد سرنگون کردن حکومت عراق تقویت کرد.

برآورد بیش از حد عراق از توان نظامی‌اش نیز عامل مهمی در وقوع جنگ به شمار می‌رفت و این در حالی بود که نیروهای عراقی عملاً تجربه‌ی نظامی محدودی داشتند و آموزش‌های ضعیفی دیده بودند.^(۲۸) فرمان‌بری نیروهای شیعه‌ی از فرماندهان و افسران سنی برای نبرد در خاک یک کشور شیعی و علیه یک انقلاب شیعی نیز جای تردید داشت. تاکتیک‌هایی که عراق برای مقابله با کردها در نظر گرفته شده بود، در برابر یک ارتش ملی همانند ارتش ایران کارایی بسیار نداشت و دولت و ارتش سیاست‌زده و به شدت تمرکزگرای عراق این نقایص و محدودیت‌ها را نادیده گرفته بود. آنتونی کردزمن در این باره می‌گوید: «عراق با حریفی وارد جنگ شد که به واسطه‌ی ضعف سیاسی فلج‌کننده‌ی خود، آن را زمین‌گیر می‌پنداشت.»^(۲۹)

نتیجه‌گیری

عراق جنگ علیه ایران را فرصت مناسبی برای از بین بردن یک تهدید جدی و در عین حال پیشبرد اهداف بلندمدت خود می‌دانست. این تهدید [به زعم صدام] از انقلاب اسلامی ایران و تلاش‌های مستمر حکومت [امام] خمینی برای صدور آن ناشی می‌شد. صدام اقدامات ایران برای به راه انداختن، [به اصطلاح] منازعات انقلابی و قومی را تهدید مهمی برای حکومت سکولار و رهبری خود می‌دانست. این اقدامات ثبات سیاسی داخلی دیگر کشورهای خلیج فارس و ثبات کل منطقه را نیز تهدید می‌کرد. از سوی دیگر، با تحکیم قدرت روحانیون در ایران و به دنبال کاهش مخالفت‌های داخلی و احیای ارتش ایران پس از تحمل ضربات شدید اولیه، شدت این تهدیدها می‌توانست بیش‌تر شود و با تقویت ارتش این کشور دامنه‌ی آن گسترش یابد. بنابراین، فرصت ایجاد شده‌ی که ناشی از ضعف موقت نظامی، سیاسی و

[illegible]

علل وقوع جنگ ایران و عراق

وضع موجود، قدرت طلبی و عطش کسب آبرو و اعتبار بیش تر، و اعتماد به نفس نظامی بیش از حد. بسیاری از متغیرهای مذکور در این مورد خاص ارتباط تنگاتنگی با هم دارند، اما جالب توجه است که تهدید اولیه، بیش تر سیاسی بود تا نظامی و کسب اعتبار نیز آشکارا بیش از اهداف راهبردی و اقتصادی اهمیت داشت. البته احساس ترس و نگرانی، زیاده خواهی و جاه طلبی و برداشت ها و محاسبات غلط هم در این خصوص بسیار مهم بودند. این الگوها با این که قاعده بی کلی محسوب نمی شوند، با این حال نمی توان آن ها را صرفاً یک استثنای تاریخی برشمرد. جنگ ایران و عراق نشان داد که تحولات انقلابی در نظام بین الملل و توسعه ی فناوری های نظامی نوین هیچ کدام نمی تواند به طور اساسی تمایل کشورها به جنگ افروزی را تغییر دهد. بنابراین، شاید بتوان نظریه هایی را که در گذشته برای توضیح جنگ قدرت های بزرگ تبیین شده اند، به جنگ میان قدرت های کوچک در عصر حاضر نیز تعمیم داد.

دیگر، عراقی‌ها بدون حمایت سیاسی و اقتصادی حکومت‌های عربی نمی‌توانستند از شکست ایران یا واداشتن آن به پذیرش خواسته‌های سیاسی خود اطمینان حاصل کنند.

با وجود این اهداف و فرصت‌ها، باز هم اگر صدام در برداشت‌ها و محاسباتش که بسیار سرنوشت‌ساز بودند، دچار اشتباه نمی‌شد، شاید این جنگ هرگز رخ نمی‌داد. در واقع عراق از قابلیت‌های نظامی ایرانی‌ها در مقایسه با عراقی‌ها، تأثیرات جنگ بر یک‌پارچه و متحد کردن مردم ایران، شور انقلابی در نیروهای نظامی این کشور و اراده‌ی حکومت [امام] خمینی برای مقاومت برداشت نادرستی کرده بود.

بدیهی است که برخی عوامل زمینه‌ساز جنگ ایران و عراق برای دانش‌پژوهان تاریخ جنگ به طور کامل روشن است، عواملی نظیر ظهور یک ایدئولوژی انقلابی توسعه‌گرا و خطر آن برای ثبات سیاسی داخلی برخی حکومت‌ها و توازن قوای منطقه‌ای، وجود یک ائتلاف محافظه‌کار برای حفظ

پی‌نوشت‌ها

- in the domestic affairs of others is widely recognized in the theoretical literature as a means of maintaining the balance of power or of enhancing one's own power (Gulick. ch. 3). The destabilizing effect of revolutionary states on the balance of power is emphasized by Stanley Hoffmann, *The State of War* (New York: Praeger, 1965), ch. 4; Henry A. Kissinger, *A World Restored* (New York: Grosset & Dunlap, 1964); Morgenthau, ch. 14.
10. The tendency for revolutionary or dynastic change and its associated political uncertainty or instability to increase the likelihood of aggression from abroad is treated by Blainey, ch. 5.
 11. Blainey, ch. 4; Bruce Bueno de Mesquita, *The War Trap* (New Haven: Yale University Press, 1981); Richard Smoke, *War: Controlling Escalation* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1977).
 12. Theoretical and empirical analyses of misperceptions in crisis decision making include Robert Jervis, *Perception and Misperception in International Politics* (Princeton: Princeton University Press, 1976); Ole R. Holsti, *Crisis, Escalation, War* (Montreal: McGill-Queen's University Press, 1972); Michael Brecher, *Decisions in Crisis* (Berkeley: University of California Press, 1980). Specific analysis of misperception and the causes of war include Richard Ned Lebow, *Between Peace and War* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1981); Ralph K. White, *Nobody Wanted War* (New York: Anchor, 1968); John G. Stoessinger, *Why Nations Go to War*, 2nd ed. (New York: St. Martin's Press); Arthur A. Stein, "When Misperception Matters," *World Politics* 34 (July 1982): 505-26; Jack S. Levy, "Misperception and the Causes of War," *World Politics* 35 (October 1983). Historians emphasizing the importance of misperceptions in the outbreak of major wars include Donald Kagan, *The Outbreak of the Peloponnesian War* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1969) and Barbara Tuchman, *The Guns of August* (New York: Dell, 1962).
 13. Richard W. Cottam argues that this was the primary cause of the war. See "Revolutionary Iran and the War with Iraq," *Current History* 80 (January 1981): 41.
 14. Claudia Wright, "Iraq: New Power in the Middle East," *Current History* 80 (January 1981): 41.
 1. Statement by Deputy Prime Minister Tareq Aziz, *Christian Science Monitor* (September 26, 1980).
 2. There are other theoretical causes of war, of course, but only those important in the Iran-Iraq War are treated here.
 3. For leading exponents of the realist perspective see Thucydides, *The Peloponnesian War* (New York: Penguin, 1954); Hans J. Morgenthau, *Politics among Nations*, 4th ed. (New York: Knopf, 1967); Arnold Wolfers, *Discord and Collaboration* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1962); Raymond Aron, *Peace and War*, trans. Richard Howard and Annette Baker Fox (Garden City, N.Y.: Doubleday, 1966); Edward Vose Gulick, *Europe's Classical Balance of Power* (New York: Norton, 1955); Iris L. Claude, Jr., *Power and International Politics* (New York: Wiley, 1957).
 4. The concept of prestige has received inadequate attention in the theoretical literature. Some discussion can be found in Morgenthau, ch. 6; Robert Gilpin, *War and Change in World Politics* (New York: Cambridge University Press, 1981), pp. 30-34; Klaus Knorr, *Military Power and Potential* (Lexington, Mass.: D.C. Heath, 1970). On the importance of credibility and resolve see Thomas C. Schelling, *Arms and Influence* (New Haven: Yale University Press, 1966).
 5. Gilpin, p. 31.
 6. Johan Galtung, "A Structural Theory of Aggression," *Journal of Peace Research* (1964): 95-119; Geoffrey Blainey, *The Causes of War* (New York: Free Press, 1973), ch. 8; Michael Wallace, *War and Rank among Nations* (Lexington, Mass.: D.C. Heath, 1973). This theory is applied to domestic conflict by Ted Robert Gurr, *Why Men Rebel* (Princeton: Princeton University Press, 1970).
 7. The importance of humiliation is not generally recognized in the theoretical literature, though the role of face-saving devices in conflict resolution is emphasized in Glenn H. Snyder and Paul Diesing, *Conflict among Nations* (Princeton: Princeton University Press, 1977).
 8. This well-known "scapegoat theory" is treated extensively by Blainey, ch. 5. In the Iran-Iraq case it applies more to the conduct of the war by both sides than to its causes.
 9. Destabilization and other forms of intervention

[illegible]

- Iran War," Foreign Affairs: 59 (Winter 1980-81):278.
23. Dawisha, p. 146.
24. Wright, "Iraq-New Power," p. 259.
25. Claudia Wright, "Implications of the Iraq-Iran War," p. 285. An explicit admission by a senior Jordanian official of prior notification by Iraq is given in the Christian Science Monitor (October 17, 1980). Further evidence of cooperation and encouragement by certain Arab states has been suggested by James A. Bill (private conversations). More complete evidence regarding the precise degree of collaboration among Arab states in the decision for war is not yet available. Nevertheless, the parallel with the rise of the First Coalition in a counterrevolutionary war against France in 1792 is, quite striking. For further parallels between the Iranian and French revolutions see James A. Bill, "The Unfinished Revolution in Iran," International Insight 2 (November/December 1981):6-9.
26. Wright. "Implications of the Iraq-Iran War," pp 282-87
27. For an excellent analysis of Iraqi misperceptions of relative military capabilities see Anthony H. Cordesman, "Lessons of the Iran-Iraq War: The First Round," Armed Forces Journal International 119 (April 1982):32-47.
28. Ibid.
29. Ibid, p. 42.
- East," Foreign Affairs 58 (Winter 1979-80):257-77; William B. Quandt, Setting National Priorities: Agenda for the 1980s (Washington, D.C.: Brookings, 1980), p. 319.
15. This point is also made by Stephen R. Grummon, The Iran-Iraq War. The Washington Papers 92 (New York: Praeger, 1982), p. 10.
16. For a recent assessment of the Shi'ite populations' potentially destabilizing effects see Middle East Economic Digest (June 11, 1982):30-32.
17. For an analysis of Iraqi Shi'ite organizations see Hanna Batatu, "Iraq's Under-ground Shia Movements: Characteristics, Causes, and Prospects," Middle East Journal 35 (Autumn 1981):578-94.
18. A.H.H Abidi, "Gulf States and Revolutionary Iran: A Study in Mutual Perceptions," Foreign Affairs Reports (March 1980): 51.
19. Ibid., pp. 70, 145.
20. Interview with David Brinkley on "This Week" (ABC), February 28, 1982.
21. Adeed 1. Dawisha, "Iraq: The West's Opportunity," Foreign Policy 41 (Winter 1980-81): 142. Further evidence that Saddam Hussein feared continuing efforts by the Khomeini regime to topple his own was suggested by Raymond Habiby at the conference on The Three Wars of 1982: Lessons to be Learned (Southern Methodist University, Dallas, Texas, April 15-16, 1983).
22. Quoted in Claudia Wright, "Implications of the Iraq